

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال شانزدهم، شماره سی و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

عناصر دگردیسی در داستان شیخ صنعان و دختر ترسا*

دکتر لیلا هاشمیان^۱ (نویسنده مسئول)

مریم رحمانی^۲

چکیده

انسان در طول زندگی خود ممکن است دچار دگرگونی در اعماق وجودش شود و همین دگرگونی است که مسیر زندگی او را متحول می‌نماید. داستان شیخ صنعان نیز، داستان تحول و دگردیسی انسانی است که با یک تلنگر، اعماق درونش فرومی‌ریزد و نهان وجودی ضمیرش آشکار می‌گردد. در این داستان چند عامل از جمله رؤیا، عشق، گناه و مرگ نقش بارزی در تحول دو شخصیت اصلی داستان ایفا می‌کنند که هر یک از این عوامل در جای خود درخور تأمل و بررسی هستند. در مقاله حاضر، سعی می‌شود ضمن پرداختن به مقوله عشق، رؤیا، توبه و مرگ به عنوان عناصر دگردیسی در بین ابنای بشر، به بررسی این مسائل در داستان شیخ صنعان پرداخته گردد.

واژه‌های کلیدی: دگردیسی، مرگ، عشق، شیخ صنعان، دختر ترسا.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۰۷
dr_Hashemian@yahoo. Com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۴
نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

۱. مقدمه

داستان «شیخ صنعان و دختر ترسا» یکی از زیباترین و بحث‌برانگیزترین افسانه‌های عاشقانه در ادب فارسی است که از ابعاد مختلف، مورد نقد و تحلیل پژوهشگران قرار گرفته است. در این داستان عطار به بیان مسیر معنوی حرکت و تحوّل ارواح پاک می‌پردازد که «از دنیای جان به عالم ماده آمده‌اند و در آنجا گرفتار دام تعلقات می‌گردند و به همه چیز آلوده می‌شوند و به هر گناه دست می‌زنند، حتی اصل و گوهر آسمانی خود را فراموش می‌کنند و با آرایش‌های مادی انس می‌گیرند؛ اما جذبۀ غیبی آن‌ها را سرانجام درمی‌یابد، دست آنها را می‌گیرند و از آرایش‌ها پاک می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۷۵) و در نهایت آنها را به مقصد نهایی خود، یعنی قرب الهی نائل می‌گرداند.

۱-۱. شرح و بیان مسئله

تحوّل، از اساسی‌ترین دغدغه‌های حکایت‌های صوفیانه است که نخست در شخصیت‌ها به‌عنوان عناصر اصلی داستان و سپس در مخاطبان آن حکایت‌ها صورت می‌گیرد. ماهیت تحوّل و دگرگونی اندک‌اندک یک شخصیت، در دوره زمانی نسبتاً طولانی پدید می‌آید، اما از دیدگاه روایی، نمایش تحوّل ناگهانی شخصیت‌ها در حکایت‌های کهن از جمله حکایت‌های صوفیان به دلایل زیر است:

۱. ساختار فشرده حکایت‌های صوفیانه

۲. برجستگی تقابل‌ها، غافل‌گیری و جذابیت و تأثیرگذاری» (جبری، ۱۳۹۰: ۱۰)

در مجموع، ما در بیشتر داستان‌های عارفانه شاهد تحوّل و دگرگونی شخصیت‌های اصلی حکایت و به دنبال آن تحوّل و دگرگونی در سایر شخصیت‌ها هستیم؛ چراکه خالقان این نوع حکایت‌ها گاه مانند «نویسندگان رئالیست، شخصیت‌های داستانی خود را موجوداتی راکد و ایستا تصور نمی‌کردند، بلکه به نیروهای بالقوه پنهان در آنها بسیار اهمیت می‌دادند و می‌کوشیدند در جریان حوادث داستان این نیروها را به فعل درآورند» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۳۱) که در داستان «شیخ صنعان و دختر ترسا» به بحث دربارهٔ برخی از این عناصر می‌پردازیم.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های بسیاری در حوزه بررسی داستان شیخ صنعان و دختر ترسا صورت گرفته است، اما این پژوهش، اولین مطالعه عناصر دگردیسی و تحوّل شخصیت‌های اصلی و پویای داستان، یعنی شیخ صنعان و دختر ترسا است که در نوع خود از پژوهش‌های بکر در مطالعه تحوّل شخصیت‌های عرفانی نیز محسوب می‌شود.

۱-۳. اهمیت و ضرورت پژوهش

به طور کلی می توان که دگردیسی ها در شخصیت های حکایت های صوفیانه از آنجا نشئت می گیرد که بیشتر بزرگان تصوف زندگی دوگانه ای داشته اند
صوفیان بزرگ در مرحله اول، افرادی گناهکار و نا آشنا با تصوف و معنویت نموده شده اند که ناگهان بر اثر حادثه ای با دیدن کسی یا چیزی یا شنیدن سخنی دگرگون گشته اند و آنگاه با رها کردن شیوه گذشته، عارفی بزرگ شده اند. گاهی هم کسی که عارف محسوب می شده به راه ناصواب افتاده و این دور شدن از راه برای بهبود کار او لازم و ضروری بوده است. (مالمیر، ۱۳۸۷: ۱۷۲)

با وجود چنین داستان هایی در عرصه ادبیات عرفانی، همواره این سؤال در ذهن مخاطب ایجاد می شود که چه عناصری باعث دگرگونی و تحوّل ناگهانی این دسته از شخصیت ها می شود؟ بنابراین پاسخ به این سؤال، این ضرورت را ایجاب می کند تا ذهن کنجکاو مخاطب در پی یافتن این عناصر باشد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. بررسی عناصر دگردیسی در داستان شیخ صنعان و دختر ترسا

داستان شیخ صنعان را باید «قالب تمثیلی» هر انسانی در هر عصر دانست که به عبادات ظاهری خود دل خوش کرده و فریفته آن شده است. دختر ترسا را نیز باید نمونه نمادین جلوه های جذّاب و فریبنده ای دانست که در وادی گمراهی، انسان های سردرگم را سوی خود می خوانند و مدتی آنها را شیفته جلوه های خود می کنند اما با ره یافتن انسان گم کرده راه به وادی سلامت، خود آنها نیز به دست این فرد هدایت می شوند و تحوّل و پویایی می یابند.

داستان شیخ صنعان، داستان دگردیسی آدمی است. داستان مرگ درونی و زادن اوست، داستان ققنوس است که در شراره های آتشی که افروخته است، می سوزد و می میرد تا بار دیگر، سر از درون خاکسترها برآورد و زندگی را از سر گیرد. آنچه دختر ترسا با پیر پارسا کرد، تنها آن بود که او را از آنچه بود، از پیری و پیشوایی که در آن به دام افتاده و «سنگ» شده بود، برکند و او را از نیروی شگرف و چیره عشق که بندها را می گسلد و هنجارها را فرومی شکند، رهانید تا او را دگر باره در او رویاند و بشکفاند. دختر ترسا بت شکنی بود که سترگ ترین و سهمگین ترین بت را در پیر پارسا که «من» است، درهم شکست. (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۷۵-۱۷۶)

در این داستان، خواب، اصلی ترین محور داستان است که داستان با آن آغاز می شود و پایانش نیز به نوعی به آن منتهی می شود و نقش اساسی را در تحوّل شخصیت های داستان ایفا می کند؛ در واقع خواب در این داستان، « نوعی از آزادی روح است از قیود خارجی،

خواه دینی، خواه از طریق آداب اجتماعی که آن آزادی به واسطه ترس از عقوبت بدنامی و هتک حیثیت، برای انسان در بیداری دست نمی‌دهد تا مطابق میل و مراد خود عمل کند. اما خواب، عالمی است که بشر در آن، نه حاکم است و نه محکوم. جهانی است که روح مطابق آرزوی خود می‌سازد و بی‌ریا و نفاق و ترس و شرم، دست‌به‌کار می‌شود و به هوای دل خود می‌زید» (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۱۸۰).

این خواب‌ها، تاروپودی از خواسته‌های روانی نهفته در ضمیر ناخودآگاه انسان است که در جهان بیداری، عوامل اجتماعی مانع تحقق آن‌ها شده‌باشد، ولی هنگام خواب دیدن از این قیدوبندها می‌رهد و به حیات ناخودآگاه خود می‌گراید. این پدیده از این روی رخ می‌دهد که «وقتی به خواب می‌رویم، همه اعضای ما برای رفع خستگی و تجدید نیرو از فعالیت خود می‌کاهند و سانسور روانی نیز تا اندازه‌ای سست و کند می‌شود؛ در نتیجه به مدلول «خواب پاسبان، چراغ دزد است»، کام‌های وازده از خستگی و خواب‌آلودی سانسور، سود می‌جویند و خود را به صورت رؤیا متظاهر می‌سازند» (آریانپور، ۱۳۵۷: ۲۲۱).

خواب در این داستان، به‌عنوان ابزار راهبردی در رسوخ به ضمیر پنهان هر فرد مؤثر است و به‌مثابه نیروی انگیزشی است که هریک از «خواب‌بینان» را در مسیر زندگی به سوی سوق می‌دهد؛ چنان‌که گاه آن‌ها را به درجه پست و حسیض سوق می‌دهد و گاه آنان را به اوج رفعت، راهنماست؛ از این رو نباید آن را امری غیرواقعی و دست‌کم گرفت، زیرا بسیاری از ناشناخته‌های انسان در خواب رخ می‌دهد. «محرک اعمال ما در دنیای واقعی سود آنی است، ناچار اموری را درک می‌کنیم که متضمن فایده‌ای باشد، ولی اگر از این جهان جدا شویم و چشم فروبندیم، ناگاه وارد آفاق دیگر می‌شویم که از صور ذهنی و خاطرات سرکوفته ترکیب یافته است و ما را از حیطه حکمرانی هرگونه منطق و استدلال بیرون می‌برد. بر مبنای همین فلسفه است که برتون می‌گوید رؤیا می‌تواند در حل مسائل اساسی زندگی به کار رود.» (سیدحسینی، ۱۳۵۳: ۴۳۸-۴۳۹) براین مبنای خواب‌ها دریچه‌ای است برای هبوط در ناخودآگاه خود که مدتی طولانی است که از قلمرو زندگی واپس‌زده شده‌اند و به آن پرداخته نشده‌است.

تکرار واژه «خواب» در این داستان، بی‌دلیل نیست بلکه پدیده‌ای است با خاستگاه ذاتاً فردی و ماهیتاً روانی که مضامین و مفاهیم ناگفته‌ای را به مخاطب القا می‌کند. به‌عبارت‌دیگر خواب بیانگر حقیقت و واقعیت درونی و بیرونی هست که یا «به تجربیات واقعی روح انسان و پیام‌های رسیده از منابع مافوق بشری مربوط است و یا به‌عنوان مظهری از روان رؤیابین در نظر گرفته شده و آن را تفسیر می‌کند» (فروم، ۱۳۸۰: ۱۳۱).

خواب شیخ صنعان نیز از این گونه است. زیرا این خواب‌ها، ضمن آن‌که حاکی از کام‌های واپس‌زده شیخ در طول عبادت زاهدانه‌اش است، «کنش جبرانی (برآوردن آرزوهای

واپس زده ضمیر ناخودآگاه) که سازوکارهای پویایی را نیز برمی انگیزد تا وضع موجود را تصحیح کند (ستاری، ۱۳۷۸: ۷۸).

البته تحوّل و دگردیسی شیخ صنعان، تنها به خواب دیدن و به دنبال آن رفتن او به روم منتهی نمی شود، بلکه این خواب، پیش زمینه‌ای است برای تحوّل و دگرگونی او در مراحل دیگر داستان.

عشق یکی دیگر از تجلیات متعالی عرفان است که این پدیده، باعث رهیدن نفس سالک از قید شهرت و اعتباری است که انسان سالیانی متمادی بدان‌ها دل بسته است.

البته عشق نیز در این داستان، مانند خواب از کیفیت و حالت ثابت و یکسانی برخوردار نیست و بسته به تحوّل که در مسیر داستان در وجود شخصیت‌های داستان پدید می‌آورد، از عشق نفسانی به عرفانی در نوسان است؛ چنان که گاه به عشق نفسانی گرایش دارد و گاه به عشق حقیقی و عارفانه و گاهی این دو عشق آن قدر درهم آمیخته و تلفیق می‌شوند که تمایز آنها از یکدیگر مستلزم تأمل و دقت و ژرف‌نگری و موشکافی عمیق است.

در این داستان، چهره واقعی شیخ صنعان هنگامی نمایان می‌شود که وجودش از عشق یار لبریز می‌شود و او را دچار یک دگردیسی و پوشش شخصیتی می‌کند، آن گونه که او را پس از سال‌ها معتکف بودن در کعبه‌ی امن الهی، حریف می‌ و خرابات در دیار کفر می‌کند که برای این رخدادها توجیهی پذیرفتنی‌تر از عشق او به دختر ترسا نیست تا به این وسیله بندهایی را که با تکیه بر ارزش‌های غیرحقیقی بر خود تنیده بود، درهم می‌شکافاند و کاشف حقیقت ذات و سرشت حقیقی خود می‌شود؛ بنابراین می‌توان مدعی شد که عشق در این داستان، شخصیت پوشالی پیری مقدس‌نما را برملا می‌کند و او را برای ورود به زندگی جدید با شخصیتی متحوّل آماده می‌کند. از این رو اگرچه این عشق در ابتدای این داستان، پیامدهای منفی را در ایمان و اعتقادات سالک در پی دارد، اما در نهایت آغازگر مرگ نمادین در نهاد شیخ صنعان است که او را از حصار امن عجب و غرور مألوفات جسمانی و حظوظ نفسانی می‌رهاند و به معرفت و شناخت معشوق حقیقی نائل کند.

از این منظر، کسی که به عشق رسید، قید روا و ناروا و ثواب و گناه از او برداشته می‌شود؛ زیرا هنگامی که عشق به کمال می‌رسد، عاشق در ذات معشوق فنا می‌گردد و آنگاه است که «به وحدت عشق و عاشق و معشوق» منتهی می‌شود، آن گونه که بقای حقیقی را در فنای مطلق می‌بیند که این پدیده در داستان شیخ صنعان به وضوح دیده می‌شود.

گناه به عنوان عارضه‌ای نفسانی به معنای «خضوع اراده انسان در برابر شهوات پست» (زمانی، ۱۳۷۶: ۴۲)، یکی دیگر از عناصر دگردیسی شخصیت‌های این داستان که قرار گرفتن در این موقعیت، از جمله ابتلائات الهی است که محک سنجش ایمان واقعی هر

انسان است تا با نشان دادن عجز و ناتوانی سالک، عنایت و توجه خود را به بنده، یادآوری کند.

از این دیدگاه، اگر برای انسان، امکان ارتکاب به گناه وجود نداشت و او نیز به سان فرشتگانی بود که سراسر وجود او پاکی و تنزیه و امکان ارتقا و کمال برای او ناممکن بود، اما خداوند با باز گذاشتن دست انسان و دادن اختیار برای گزینش نیک از بد، برای او مثابه تلنگری است که تنها داشتن اعمال نیک، بدون پناه بردن به خداوند در آزمایش‌های سخت، نمی‌تواند او را از این خطر لغزش گناه مصون دارد؛ از این رو «دیگر از داشتن ایمان و عبودیت مختصر و یا حتی مفصل، دچار عجب نمی‌شود و ایمان و دیانت را همچون خانه‌ای تصور نمی‌کند که در تصرف او درآمده باشد، بلکه خود را سالک مسیری خواهد دانست که هر لحظه امکان سقوط و یا انحراف از آن برای او وجود دارد، بنابراین ضمن مراقبت از خود و تلاش در ثبات بر صراط مستقیم، برای خود هیچ فضلی بر دیگران قائل نمی‌شود» (صفایی سنگری، ۱۳۸۱: ۲۹۱) که برای رسیدن به چنین مقصودی، گناه، ضروری و لازمه زندگی است، اما هدف زندگی نیست.

در این داستان، گناه در تحوّل و دگرذیسی شخصیت‌های داستان نقش بارزی دارد. شیخ صنعان که خود را انسانی پاک و پیراسته از گناه می‌داند اما اسیر و در بند گناه عجب و خودبینی است، به وسیله قضای الهی به سرزمین کفر فرستاده می‌شود تا پس از دیدن دختر ترسا، دچار تحوّل شود و در پایان با طی مسیری، توفیق توبه شامل حال او می‌گردد که او را به مرتبه‌ای از کمال می‌رساند.

در این مرحله است که شیخ صنعان مطیع اوامر دختر ترسا می‌گردد و ضمن زنا ربستن، با نوشیدن می، ادعاهای دیرین خود را از یاد می‌برد و در نتیجه، لاف زنی و سستی ایمان او آشکار می‌شود؛ بدین سان او با ارتکاب به این گناهان کبیره که از سست بودن اعمال و عبادات پیشین او که نتوانستند حصار برای مرتکب شدن به این گناهان باشند، حکایت می‌کند، با گذشته‌ی زاهدانه خود وداع می‌کند و «مرگ سمبولیک» را از سر می‌گذراند و برای «تولد سمبولیک» در مرحله بعدی آماده می‌شود.

شیخ گفتش هر چه گویی آن کنم و آنچه فرمایی به جان فرمان کنم
گفت برخیز و بیا و خمر نوش چون بنوشی خمر، آیی در خروش...

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۵، ۱۳۳-۱۳۴)

بنابراین اگرچه ارتکاب به گناه در این داستان، حاکی از سقوط اخلاقی آدمی است، اما می‌تواند ضمن آنکه تا حدودی از عجب و خودبینی ناشی از به‌جا آوردن عبادات و ریاضت‌ها که برای شخصیت داستانی شیخ صنعان حاصل شده است، جلوگیری کند، این معنا را نیز در خود نهفته است که بنده نباید به عبادات ظاهری و واهی خود تکیه کند؛ از

سوی دیگر این نکته را به آدمی گوشزد می‌کند که صرف گزاردن عبادات در درگاه خدا، در هنگام قرار گرفتن در معرض ابتلائات الهی، نمی‌تواند سالک را از سقوط اخلاقی مصون کند، بلکه ایمانی محکم لازم است تا او را از این آفات برهاند. در همین جهت است که «دیگر از داشتن عبودیت مختصر و یا حتی مفصل دچار عجب نمی‌شود و عبودیت در برابر حق را همچون خانه‌ای تصور نمی‌کند که در تصرف او درآمده باشد، بلکه خود را سالک مسیری خواهد دانست که هر لحظه امکان سقوط و یا انحراف از آن برای او وجود دارد؛ بنابراین ضمن مراقبت از خود و تلاش در ثبات بر صراط مستقیم، برای خود هیچ فضلی بر دیگران قائل نمی‌شود» (صفایی سنگری، ۱۳۸۱: ۲۹۱).

از سوی دیگر گناه شیخ صنعان بر درگاه الهی ضمن نشان دادن عجز و ناتوانی انسان در لغزشگاه‌های گناه، نویدبخش این پیام نیز است که عنایت و توجه حق را حتی هنگام ارتکاب انسان به گناه نیز نباید فراموش کرد و این از لطف الهی است که انسان نادم گناهکار را مشمول رحمت خود می‌کند و زمینه سیر اعتلایی او را به سوی حق مهیا می‌کند.

بدین سان عشق شیخ صنعان، پس از ورود به دیر مغان که حاکی از سقوط تلخ انسانی است که با یک کرشمه، دل و دین و جاه و عزت چندین ساله خود را در راه معشوق فدا می‌کند و شئون اجتماعی خود را که در ریاضت‌های عابدانه به دست آورده است، به باد فنا می‌سپارد و به خواهش‌های پست و حقیر معشوق تن می‌سپارد و به خوک چرانی مشغول می‌شود، در این مرحله از دگردیسی شخصیتی، از منظر شریعت نه تنها ارزش انسانی و شخصیتی خود را پایمال می‌کند، بلکه به تبع آن نیز گناهی بزرگ مرتکب می‌شود که مستوجب «توبه» است.

بنابراین توبه نیز که مرگی سمبولیکی و تولدی دوباره است در پی این گناهان که شخصیت و نهاد واقعی شیخ را نمایان می‌کند، در این داستان می‌تواند یکی دیگر از عناصر دگردیسی و تحوّل در این داستان محسوب شود که بر روند پیشبرد تحوّل دو شخصیت اصلی داستان نقش ویژه‌ای دارد تا با رهایش انسان از صفات ذمیمه بشری، او را از مرتبه علم‌الیقین به مرتبه عین‌الیقین سوق دهد.

از نیمه دوم داستان، یعنی آغاز توبه‌کاری پیر تا پایان داستان، دوباره شاهد تغییر و تحوّل در شخصیت شیخ صنعان هستیم و این بار نیز به خوابی که یکی از مریدان شیخ می‌بیند، منوط می‌شود:

بعد چل شب آن مرید پاک‌باز بود اندر خلوت از خود رفته باز
صبحدم بادی برآمد مشک‌بار شد جهان کشف بر دل آشکار

۲۰۸ / عناصر دگرذیسی در داستان شیخ صنعان...

مصطفی را دید می‌آمد چو ماه در برافکنده دو گیسوی سیاه
مصطفی گفت ای به همت بس بلند رو که شیخت را برون کردم زبند
(عطارنیشابوری، ۱۳۸۵: ۱۳۹-۱۴۰)

در این میان، لطف و عنایت حق شامل حال شیخ می‌شود و او نادم و پشیمان بعد از مدت‌ها گناه و خرقه‌سوزی و شراب‌خواری و نادم از گذشته خود توبه می‌کند و دگر باره با مرگ نمادین، مسیر زندگی‌اش را دگرگون می‌کند و با یاران صدیق خود راهی حجاز می‌شود و پیشوایی آنان را از سر می‌گیرد.

البته در این داستان، تنها شیخ صنعان نیست که دچار دگرگونی و تحوّل می‌شود بلکه دختر ترسا نیز متناسب با موقعیتش، دو چهره دگرگونه از خود به نمایش می‌گذارد. در تحوّل شخصیتی دختر ترسا نیز «خواب» نقش مؤثر و بارزی دارد؛ یعنی همان‌طور که خواب شیخ صنعان زمینه دگرگونی شخصیتی او را فراهم کرد، اینک دختر ترسا هم مشمول الطاف الهی می‌شود و خوابی سرشار از پیام‌های غیبی، منجر به تحوّل شخصیتی در وجود وی می‌شود تا ناز و نخوت دیرینه خود را در یک لحظه فروپاشاند و او را رهسپار طریق حقیقت کند.

در تحوّل شخصیتی دختر ترسا نیز «عشق» نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. در این تحوّل شخصیتی، «عشق اصل و مبنایی است که بر قانون، شورش می‌کند و همچنین در آن خوار و حقیرشمردن حرمت و لذت بردن از ویرانی‌هاست» (علی احمد، ۱۳۸۰: ۱۲۲) که نتیجه آن نیروی غیرقابل‌انکاری است که با میل به کمال و تزکیه نفسانی، «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».

البته نکته درخور تأمل این است که تجربه عشق شیخ صنعان و دختر ترسا یکی نیست؛ چرا که دل دختر ترسا از عشق جانان لبریز است، برخلاف شیخ پیر که اسیر کعبه ظاهر است و با عشق به دختر ترسا، از تمام ظواهر پوشالی‌اش که به آن دل بسته بود، می‌رهد و خود واقعی‌اش را می‌یابد، تجربه عشق دختر ترسا، به منزله انقلاب و شورش در ضمیر آدمی است که رهاورد گام نهادن در آن، دریدن قید و بندهایی است که مانع رسیدن به حقیقت و معشوق حقیقی است، تبدیل صفات و تهذیب نفس و زدودن اخلاق ناپسند را در نفس سالک نیز در پی دارد. از این رو «به‌عنوان مظهر کمال و به‌منزله میل ذاتی فرد به جاودانگی و از اصول اتحاد و فنای انسان در خدا و حرکتی به سوی اتم واسطه میان دو جهان و از مبانی تکوین عالم و منشأ و مبدأ حیات است» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۷۵) که نقش ویژه‌ای را در تحوّل و دگرذیسی دختر ترسا ایفا می‌کند. از این رو دختر ترسا که در ابتدای داستان در قالب یک معشوق زمینی بر شیخ ظاهر می‌شود، در مرحله بعدی، با چهره ملکوتی خود

رمزی از عشق عرفانی می‌شود و به عاشق خود می‌آموزد تا چگونه پلیدی‌ها و خواهش‌های نفسانی را از ضمیرش پاک کند و با ترکیه نفس، مرحله تازه‌ای را از زندگی آغاز کند. رخداد بزرگ دیگر که داستان با آن به فرجام می‌رسد، دگردیسی دختر ترسا و مرگ اوست. در این قسمت، ضمیر دختر نومسلمان که مبهوت عشق جانان شده و مسیر خود را بازیافته، با اشتیاق کامل خواستار رسیدن به معشوق است.

در اینجا شاید سؤالی که در ذهن مخاطب ایجاد شود این باشد که چرا پیر با ایجاد تحوّل و دگرگونی در وجودش، زنده می‌ماند و دختر ترسا که او هم دوباره متولد شده، می‌میرد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که در این داستان، با دو نوع مرگ روبه‌رو هستیم: یکی مرگ واقعی دختر ترسا که همراه با آزادی روح از کالبد خاکی است که این واقعه به دنبال مرگ موقتی - خواب - روی می‌دهد و او را از سال‌ها سردرگمی و گمراهی می‌رهاند و دیگری مرگ نمادین شیخ صنعان که او نیز به دنبال خوابی که در تعالیم دینی از آن به‌عنوان برادر مرگ یاد می‌شود و یک‌بار او از اوج رفعت به قعر ذلت کشانیده می‌شود و بار دیگر در پایان داستان که با آب توبه گناه خود را می‌شوید، کمال واقعی‌اش را می‌یابد که عرفا از آن به‌عنوان موت ارادی یا مرگ قبل از مرگ نام می‌برند.

در این داستان، مرگ دختر ترسا «فوت» نیست، نظیر مرگ ارادی «گنوسیان^۲» هم نیست که معتقد بودند با عمل صالح در این جهان، رستگاری در آن جهان حاصل نمی‌شود و گناهان انسان با توبه، شسته و بخشوده نمی‌شود و راه خلاص فقط این است که باطناً برای مرگ آماده شود؛ چون آنگاه جان از زندان تن ناپاک می‌رهد و به جانان می‌پیوندد. «در این بینش البته هیچ نشانی از عشق نیست بلکه تنها راه چاره را، تن در دادن به مرگ اختیاری می‌بیند، اما دختر ترسا تازه خود را بازیافته است و پیش از آن که بمیرد راز را شناخته است و برتر از این، شوق‌مند است که با بال‌وپر عشق به معبود خویش بپیوندد؛ چون باور دارد که اگر از هستی خویش بی‌خویش شود، زودتر به مقصود می‌رسد» (ستاری، ۱۳۷۸: ۱۱۹).

از این بینش، مرگ «وسیله‌ای برای زندگی برتر و رهایی از تنگنای جسم بشر است» (علی احمد، ۱۳۸۰: ۱۱۹) از این رو دختر ترسا عین زندگانی است نه یک مرگ معمولی؛ زیرا مرگ انسان سالکی است که پس از طی مراحل و نبرد با تمایلات جسمانی و نفسانی، به شناخت حقیقی خود دست می‌یابد و حقیقت عشق و زندگی را نه زنده‌بودن در این دنیا بلکه مردن برای رسیدن به معشوق واقعی در آن دنیای جاوید می‌یابد و چنان که غم عشق شیخ صنعان که در ابتدا به‌ظاهر شهوانی و سبک‌سرانه جلوه می‌کرد اما منجر به شکسته شدن شیشه سالوس او شد و ضمیر پیر صنعان را زنده و بیدار نمود، بنابراین دختر ترسا نیز باید از زندگی گذشته خود بمیرد تا به زندگی والاتر برسد؛ از این رو جان‌باختن او و گم‌شدنش

در عشق، نوعی از خود مردن و به حق زنده شدن است که نوعی تحوّل و دگرگونی برای او به دنبال دارد.

بر این اساس «شکی نیست که عشق، آدمی را برای پذیرش مرگ آماده می‌کند؛ بدین معنی که رویاروی اضطراب مرگ، انسان، مشتاقانه آرزو دارد که جزئی از کل یعنی عالم باشد که جاودانه است و در جستجوی واسطه‌ای برای حصول مقصود، عشق بهترین راه رسیدن به آن هدف یعنی اتصال با کل است؛ یعنی یکی شدن با عالم و از یاد بردن فردیت خودی است» (ستاری، ۱۳۷۴: ۳۶۲).

از این رو توجیه مرگ در این داستان برای دختر ترسا تحوّل و دگرگونی را در زندگی او به ثمر آورد، زیرا که او را از فردیت و خودنگری نجات داد و با معشوق حقیقی هم‌نشین کرد. می‌توان گفت در این داستان حتی مرگ نیز در دگردیسی و تحوّل شخصیتی شخصیت‌های داستان نقش بارزی را ایفا می‌کند، زیرا که «مرگ در تصوّف وسیله‌ای برای زندگی برتر است. همچنین مرگ در عشق نیز وسیله‌ای برای رهایی از تنگنای جسم بشر است» (علی‌احمد، ۱۳۸۰: ۱۱۹).

۳. نتیجه‌گیری

داستان شیخ صنعان بازگوکننده سیر تحوّل لحظه‌به‌لحظه انسان در مسیر زندگی اوست که گاه با یک خواب آغاز می‌شود.

آنچه در این داستان، غیرقابل‌انکار است، موقعیت‌های گناه است که شخصیت‌های داستانی با قرار گرفتن در آن، آزموده می‌شوند تا شخصیت حقیقی‌شان را برملا کنند. بنابراین این موقعیت، نقشی اساسی را در تحوّل شخصیت‌های داستان ایفا می‌کند که رهگشای آنها به سوی هدایت است؛ چنان‌که شیخ صنعان به گناه تکبری که او را فراگرفته بود به عشق دختر ترسا گرفتار شد که در نهایت منجر به آشکار شدن حقیقت وجودی او گردید و پوچی و تباهی عباداتی را که به آنها می‌نازید، آشکار نمود. خداوند، با واگذاری او برای مدتی به حال خودش، به او فهماند که اگر عنایت حق شامل حالش نشود قادر به رهایی از این خفت نیست و این خداست که مسیر پویایی و کمال اشخاص را به آنان می‌نمایاند؛ بنابراین جذبۀ حق نیز به‌نوبۀ خود در ایجاد تحوّل و دگردیسی شخصیت‌های داستان، نقش مهمی ایفا می‌کند. بدین ترتیب، گناه با تغییر و تحوّل که در ضمیر طالب به وجود می‌آورد او را به نقص و کاستی ضمیر خود آگاه می‌کند و شوق طلب به کمال را در وی پدید می‌آورد و او را از غرور و خودبینی که سالیانی گرفتار آن بود می‌رهاند که زمینه‌ساز مرگ اوصاف ذمیمه در نهاد سالک می‌شود.

در این داستان همچنین باید از عشق که در تحوّل و پویایی شخصیت‌ها نقش بارزی ایفا می‌کند، سخن گفت که اگرچه این عشق، در ابتدا ظاهری فریبنده و زشت در داستان دارد اما چون در مسیر درست خود قرار می‌گیرد منجر به پرورش روح و ضمیر سالک و رهانیدن فرد از خویشتن‌بینی، می‌شود؛ تا آنجا که انسان را به اعلا درجه مرتبه انسانی او می‌رساند و گاهی او را به معشوق ازلی یعنی خدا پیوند می‌دهد. خواب نیز در این داستان نقش مهم و حیاتی در دگرذیسی شخصیتی دارد، چنان‌که هر تحوّل در این داستان در پی خوابی اتفاق می‌افتد و این گویای این مطلب است که انسان در خواب با رهایی از قیدوبندهای زمان بیداری، امکان بیشتری برای رجوع به ضمیر ناخودآگاه و سرزدن به امیالی که شخصیت اجتماعی او مانع تحقق آن در دنیای بیداری می‌شود، دارد.

یادداشت:

۱. در همین جهت است که در کشف الاسرار از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌شود: «لَوْ كَمْ تُدْنِيُوا لَخَشِيتَ عَلَيَّكُمْ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنَ الذَّنْبِ الْعُجْبِ، الْعُجْبِ» (مبیدی، ۱۳۷۶: ۲۲۱)؛ یعنی اگر گناه نمی‌کردید من از تسلط چیزی بر شما می‌ترسیدم که از گناه شدیدتر و بدتر است و آن عجب است؛ بنابراین ارتکاب به گناه اگرچه حاکی از سقوط آدمی است، اما می‌تواند تا حدودی از عجب و خودبینی ناشی از به‌جا آوردن عبادات و ریاضت‌ها برای انسان حاصل می‌شود، جلوگیری کند و ناراحتی از ارتکاب آن می‌تواند به عنوان عامل محرکه‌ای برای سوق دادن انسان به بازگشت به سوی حق باشد.

۲. ریشه این نام لغتی یونانی است Gnosis، به معنی معرفت است. تتولوژی گنوسی بر مبنای ثنویت روح و ماده و یا دوگانه‌انگاری خدای متعال و جهان است. همان‌طور که خدای متعال با این جهان بیگانه است، خویشتن روحانی نیز در این دنیا در غربت به سر می‌برد. هدف گنوسی رهاساختن «شخص درون» از بندهای دنیا و از گرداندن او به قلمرو اصلی است و مرگ این فرصت را به روح می‌دهد تا از قفس جسم بیرون آمده، پیش از وارد شدن به جسمی دیگر و شروع حیات دوباره (تناسخ) رو به بالا به موطن اصلی خویش بازگردد» (شاهنکیان، ۱۳۸۴: ۵۷).

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. آریان‌پور، امیرحسین. (۱۳۵۷). *فرویدیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان*. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۳. دقییان، شیرین‌دخت. (۱۳۷۱). *منشأ شخصیت در ادبیات داستانی*. تهران: نویسنده.
۴. رزمجو، حسین. (۱۳۶۸). *انسان آرمانی و کامل و کامل در ادبیات و عرفانی فارسی*. تهران: امیرکبیر.

۲۱۲ / عناصر دگر دسی در داستان شیخ صنعان...

۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). **یادداشت‌ها و اندیشه‌ها**. چاپ دوم. تهران: جاویدان.
۶. زمانی، کریم. (۱۳۷۶). **شرح جامع مثنوی**. تهران: اطلاعات.
۷. ستاری، جلال. (۱۳۷۴). **عشق صوفیانه**. تهران: نشر مرکز.
۸. _____ . (۱۳۷۸). **قصه شیخ صنعان و دختر ترسا**. تهران: نشر مرکز.
۹. سیدحسینی، رضا. (۱۳۵۳). **مکتب‌های ادبی**. چاپ هفتم. تهران: پیام.
۱۰. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۵). **منطق الطیر**. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ دوم. تهران: سخن.
۱۱. _____ . (۱۳۷۶). **تذکره‌الاولیاء**. چاپ دوم. تهران: (بی‌نا).
۱۲. علی احمد (آدونیس) سعید. (۱۳۸۰). **تصوّف و سورئالیسم**. ترجمه: حبیب‌الله عباسی. تهران: نشر روزگار.
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۷). **شرح مثنوی شریف**. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. فروم اریش. (۱۳۸۰). **زبان از یادرفته**. ترجمه: ابراهیم امانت. چاپ هفتم. تهران: فیروز.
۱۵. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۶). **پارسا و ترسا**. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۸. میدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۶). **کشف الاسرار**. تصحیح: علی اصغر حکمت. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.

ب. مقاله‌ها

۲۱. جبری، سوسن. (۱۳۹۰). «تحوّل و پویایی در حکایت‌های صوفیانه». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**. بهار و تابستان شماره مسلسل ۲۲۳. صص ۱-۲۱.
۲۲. شاهنگیان، نوری سادات. (۱۳۸۴). «بحثی در نجات بخشی گنوسی». **فصلنامه دانشگاه شیراز**. پایپ ۱۶، صص ۴۷-۶۰.
۲۳. صفایی سنگری، علی. (۱۳۸۱). «برق عصیان (تأملی بر گناه از نگاه صوفیه با تکیه و تأکید بر کشف الاسرار)». **نشریه زبان و ادبیات شناخت**. بهار. شماره ۳۳، صص ۲۰۳-۲۸۵.
۲۴. مال میر، تیمور. (۱۳۸۷). «تحوّل افسانه‌ای عارفان زبان و ادبیات فارسی». **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**. بهار و تابستان، شماره ۲۰۴، صص ۱۷۱-۱۹۴.